«باسمه تعالی»

متن املای تقریری هفتم خرداد۱۴۰۲

الهی دلی ده که در کار تو جان بازیم ؛ جانی ده که کار آن جهان سازیم .دانایی ده که از راه نیفتیم و بینایی ده تا در چاه نیفتیم.

عمر حقیقی را شناسنامه ی ما تعیین نمی کند.زیستن و زندگی زیبا،تنها همان فرصت هایی است که با رفتارهای زیبا و کارهای بزرگ می گذرد. روز هایی که به شتاب می گذرند و هرگز بازنمی گردند.

سرما بیشتر شده بود و راه طولانی به نظر می آمد .چند قدمی که جلوتر رفت ، ناگهان صدایی شنید،صدا آرام و بیشتر به ناله شباهت داشت .ایستاد و به اطرافش نگاه کرد .کمی دورتر،پیرمردی به درخت کهنسالی تکیه داده بود و از آن ها کمک می خواست.

هیچ گاه زبانش را به دشنام نمی آلود .بدرفتاری با شخص خود را می بخشید ولی درباره ی کسانی که به حریم قانون تجاوز می کردند ، گذشت و مدارا نداشت.

شاپرک روی پای آدم آهنی بدون حرکت دراز کشیده بود.کم کم هوا روشن می شد.درها باز شدند و دوباره بازدیدکنندگان کنجکاو به سالن آمدند و باز دور او حلقه زدند.

هنگامی که به این سخنرانی گوش می کردم،فهمیدم این شاگردان هرگز چنین روزی را فراموش نخواهند کرد. این حرکت شکوهمند نمادین ،چیزی بود که برای همه ی عمر به یاد آنها می ماند و در ذهن آنها نقش می بست.